

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال سیزدهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۴۰۰، پیاپی ۴۸، صص ۲۴۷-۲۷۶

DOI: 10.22099/jba.2020.36009.3638

سیمای معشوق در شعر محجوبه هروی

عباس نیکوبخت*

علیرضا پودینه**

چکیده

وصف و ستایش معشوق و بیان ویژگی‌های او، از ارکان اصلی شعر و ادب غنایی به شمار می‌آید؛ اما گاه زندگی در جغرافیایی خاص مانند افغانستان، قواعد عرفی و سنت حاکم بر آن جامعه، سخن گفتن از معشوق را برای بانوان شاعر و نویسنده محدود کرده است؛ با وجود این، تعدادی از شاعران و نویسندگان، با گذر زمان و رشد فرهنگی جامعه، توانسته‌اند قلم به دست بگیرند و احساسات زنانه‌ی خود را درباره‌ی موضوع‌های مختلف، از جمله معشوق، به تصویر بکشند. در میان این شاعران و نویسندگان زن افغانستان، «محجوبه هروی» از بانوان خویش‌قریحه و خوش‌ذوق قرن ۱۳ه.ق است که معشوق را در دو هیئت: سیمای ظاهری (رخسار، زلف، چشم و...) و سیمای باطنی مثبت یا منفی (باوفا، بی‌وفا، مغرور، بدعهد و...) نمایش می‌دهد و از هجران و نرسیدن به معشوق ناله سر می‌دهد. نگارندگان برآنند تا با بررسی سیمای معشوق در دیوان این شاعر، به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا، شاخصه‌های ظاهری

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان nikhakht_abbas@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان alireza_poudineh@yahoo.com

(نویسنده‌ی مسئول)

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۲/۲۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۱۸

و منش‌های باطنی معشوق را از دیدگاه یک زن و در محیط اجتماعی خاص، واکاوی و موجبات آشنایی خوانندگان را با فرهنگ عشق در این ناحیه فراهم کنند.

واژه‌های کلیدی: ادب غنایی، شعر افغانستان، محجوبه هروی، معشوق.

۱. مقدمه

آنگاه که در دل گره‌ای از رقت احساس، اشک، اندوه و حسرت، تلخی و ناکامی ایجاد می‌شود؛ وقتی که جوانه‌های شادی و شهد کامیابی در اندیشه‌ی آدمی جوانه می‌زند، نیاز روان آدمی به شعر زاده می‌شود. شعری که حاصل درک‌ها و حس‌های ژرف برای گشودن گره‌های دل است. در این میان، زنان که احساسی رقیق‌تر، دلی نرم‌تر و روانی تأثیرپذیرتر دارند، با شعر نزدیکی بیشتری پیدا می‌کنند. اگر خودشان شعری بگویند، از نهایت صمیمیت سیال محبت سرچشمه می‌گیرد و با صداقتی پذیرفتنی بیان می‌شود. در ادوار تاریخ ادبیات فارسی، زنان شاعر بسیاری وجود دارند؛ ولی تعداد آن‌ها در مقایسه با شاعران مرد، کمتر بوده و تقریباً اشعارشان از بین رفته است. در ادب افغانستان، تیر این واقعیت وجود دارد و شاعران زن همواره درگیر عرف و سنت حاکم بر آن دیار هستند. «اگر به تخلص‌های شاعران نظری بیندازیم، می‌بینیم که اکثر آن‌ها به پرده‌نشینی و مستوری خود اشاره نموده‌اند (حجابی، مخفی، مستوره، محجوب، نهانی و...). این تخلص‌ها خود دلیل گوشه‌نشینی و دوری صاحبان آن‌ها از حیات اجتماعی می‌باشد» (رحمانی، ۱۳۲۸: ۳).

محجوبه هروی از همین دسته شاعران پرده‌نشین افغانستان است که غزلیاتی گیرا و پرمغز دارد و در آن‌ها، از هجران و دوری از معشوق (مرد)، چهره‌ای به نمایش می‌گذارد که تماشای آن برای خوانندگان، دل‌نشین و لذت‌بخش است.

محجوبه نیز مانند هم‌سلکانش، با توجه به فضای اجتماعی حاکم بر محل زندگی‌اش، مجبور است معشوقش را به‌سان مردان توصیف کند؛ چراکه زنان این سرزمین، حق

حضور در مجامع عمومی را نداشته‌اند. تحصیل برای ایشان با محدودیت همراه بوده است؛ تا حدی که حتی اجازه‌ی حضور نزد پزشک مرد را نداشته‌اند. در این پژوهش قصد داریم معشوق محجوبه را از منظر ویژگی‌های جسمانی، ویژگی‌های اخلاقی و روابط عاشق و معشوق و... بررسی و تحلیل کنیم. ❖ (ارجاع ابیات شاهد مثال، به صورت شماره بیت / صفحه ذکر شده است).

۲. پیشینه‌ی پژوهش

- حضور معشوق در ادب غنایی، همواره پررنگ و با بسامد بالا بوده است و درباره‌ی آن، کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های مختلفی نگارش شده است؛ از آن جمله:
۱. سارا رئیسی بیگلو (۱۳۹۰)، در کتاب سیمای معشوق در کلیات شمس به بررسی این موضوع پرداخته است.
 ۲. کرمی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ی خود، با بسامدیابی واژه‌ها و مفاهیم مرتبط با اعضای مشخص‌شده، اهمیت، چگونگی کاربرد و جایگاه آن‌ها را با تصویرآفرینی‌های انوری، تحلیل کرده قرار داده است.
 ۳. قوام (۱۳۷۶)، در پایان‌نامه‌ی خود، تغییرات و دگرگونی‌های سیمای معشوق در ادب فارسی را به نمایش گذاشته است.
 ۴. حایری (۱۳۹۱)، در مقاله‌ی خود، از کم‌رنگ‌شدن عشق حقیقی در سبک هندی سخن به میان آورده است.
 ۵. چرمگی عمرانی (۱۳۹۲)، در مقاله‌ی خود، اثبات کرده که معشوق رودکی کاملاً زمینی بوده است.
 ۶. بزی (۱۳۹۲)، در پایان‌نامه‌ی خود، سیمای معشوق را در شعر باباچاهی و سیر تحول آن را از نظر فرم و محتوا بررسی کرده است.
 ۷. زمانی (۱۳۹۲)، در مقاله‌ی خود، از حضور معشوق زمینی و معشوق عرفانی در شعر حافظ یاد کرده است.

۸. قهرمانی (۱۳۹۲)، در مقاله‌ی خود، حضور معشوق در دیوان شمس را کاملاً عرفانی و خالی از جنبه‌های مادی می‌داند.

بر اساس جست‌وجوهایی که در کتابخانه‌ها و پایگاه‌های اطلاعاتی صورت گرفت، بر ما روشن است که در تذکره‌های موجود در افغانستان و ایران، از این شاعر سخن به میان آمده، ولی اشعار و اندیشه‌هایش در هیچ‌جا بررسی نشده است. درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی این شاعر، به‌طور خاص می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد:

- پرده‌نشینان سخن‌گوی، ماگه رحمانی (۱۳۹۴)؛
- زنان دری‌پرداز در پویه ادب فارسی، عطا (۱۳۶۷)؛
- موقف و نقش زنان افغان، معصومه عصمتی (۱۳۶۵)؛
- زنان سخنور، علی‌اکبر مشیر سلیمی (۱۳۳۱)؛
- زنان سخنور و نامور افغانستان، محمدحلیم تنویر (۱۳۸۰)؛
- رابعه تا پروین، محمدعلی کشاورز (۱۳۳۴).

۳. زن در ادبیات افغانستان

افغانستان پس از تأسیس کشوری مستقل، به ایفای نقش دیرین خود، به‌عنوان یکی از مراکز ادبیات فارسی و وسیله‌ی انتقال جریان‌های فرهنگی ماوراءالنهر و هند، ادامه داد. برخلاف عقیده‌ی برخی محققان، شاهان دودمان درآنی، عاری از زیور ذوق نبودند. «علاقه‌ی درآنی‌ها به ادبیات، چنان بود که دو شاعر از ایران، شهاب‌الدین ترشیزی و فروغی اصفهانی، در طلب حامی به دربار تیمورشاه آمدند» (کhezاد، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

پس از استقلال افغانستان، زبان فارسی نه‌تنها زبان دربار و حکومت افغانستان بوده، بلکه همواره بر زبان‌هایی مانند پشتو و پختو، ترجیح داده شده است. حدود دوسوم مردم افغانستان به زبان فارسی دری سخن می‌گویند و علاقه به حافظ، سعدی و شاعران فارسی‌زبان در اکثر مردم دیده می‌شود.

نقش زنان در ایجاد تاریخ جهان چنان برجسته است که حتی افراد عادی نیز نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند؛ چراکه زنان با یک دست گهواره و با دستی دیگر جهان را تکان می‌دهند. این توجه به زنان در فرهنگ اسلامی و دیگر فرهنگ‌ها، مبین و آشکارکننده‌ی اهمیت حضور زنان در طول تاریخ بوده است. «در گذشته، خواندن، نوشتن و پژوهش، اصولاً امری مردانه تلقی می‌شده است. در چنین جامعه‌ی سنتی، علم، سیاست و اجتماع، دور از دسترس زنان و جهان‌بینی آنان بود؛ زن به‌گونه‌ای تربیت می‌شد که نگاهی عاطفی و احساساتی به مسائل داشته باشد، نه دیدگاهی اجتماعی، موشکافانه و انتقادی» (حصین، ۱۳۶۷: ۱۶).

در افغانستان نیز با توجه به فرهنگ مردسالاری و نداشتن فعالیت‌های اجتماعی از سوی زنان در دوره‌های گذشته، نقش زنان در خانه و خانواده و تربیت فرزندان خلاصه می‌شده است. حضور کم‌رنگ آن‌ها در جای‌جای تاریخ مردسالار ادب فارسی افغانستان، بارز و مشهود است.

«در قرن ۱۳، در میان زنان نیز شاعرانی ظهور کردند که شعر بعضی از آن‌ها مانند: «عایشه درآنی»، مورد توجه مردم قرار گرفت. مستوره غوری، محجوبه هروی، بی‌بی سنگی، مریم کنیزک، عاجزه، آمنه مروی و ببوجان، از دیگر شاعران زن این دوره هستند» (میرشاهی، ۱۳۷۹: ۶۸).

اکثر اشعار این شاعران زن به چاپ رسیده و درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی آن‌ها، در کتب تذکره سخن به میان آمده است. آنچه هنوز به آن پرداخته نشده، بررسی ویژگی‌های شعری و هنری، اندیشه‌ها، آرزوها، پیام‌ها، برداشت‌ها و در مجموع، جهان‌بینی و دیدگاه‌های این بانوان شاعر است که جای خالی آن احساس می‌شود؛ چراکه این بانوان، هستی و حیات معنوی خود را به برکت این اشعار، جاودانه کرده‌اند. بنابراین، با بررسی اندیشه و هنر محجوبه که در شعر او تبلور یافته است، به معرفی این بانوی شاعر و سخنور پرداخته خواهد شد.

۱.۳. محجوبه هروی

زندگی‌نامه: بی‌بی صفورا متخلص به محجوبه هروی، شاعر قرن ۱۳ متولد شهر هرات، در زمان حکومت امیر عبدالرحمان خان است که از چهارده سالگی شعر می‌سرود. «محجوبه دسترسی به شعر و شاعری را از پدر خطاط و دانشمندش، منشی ابوالقاسم ولد، عصمت‌اله‌خان جمشیدی افغان به ارث برده است» (سینا، ۱۳۶۷: ۷۲).

«از این پدر بافضیلت، دختری شاعر و دانشمند به‌جای ماند، به‌طوری‌که از یادداشت‌های او برمی‌آید، روز جمعه، اول برج جدی ۱۲۸۵ش، در بادغیس (کشک هرات) تولد یافته است» (همان، ۷۴).

در رابطه با ازدواج وی، روایاتی متعدد در کتب تذکره آمده که صحیح‌ترین آن در مقدمه‌ی دیوان آمده است:

«محجوبه تصمیم داشت هیچ‌گاه ازدواج نکند و در زندگی از فضای آزاد افکار شاعرانه، الهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد. تا اینکه چند ماه قبل از وفات پدر بزرگوارش، تقاضای گرم و مهربانانه‌ی میرزا غلام‌جان خان ننگرهای، را پذیرفت» (همان، ۷۳).

او هرگز صاحب فرزندی نشد و این موضوع باعث رنجش خاطر او شده بود.

شبی از غم دل رسید به جان
خاطر آشفته همچو زلف بتان
در دلم بود عقیده و بندی
که ندارم به دهر فرزندی
بعد مردن مرا که یاد کند
روح من در دعا که شاد کند

(هروی، ۱۳۷۹: ۱۳)

«زندگی و تحصیلات خود را در شهر تاریخی هرات، در محله‌ی «قبطی چاق» سپری کرد. او صرف و نحو را از پدرش آموخت و به ادبیات روی آورد. در آغاز سرودن شعر، از اشعار پرشور «مستوره غوری» الهام گرفته و او را به دنیای ادبیات و شعر مشوق گردید» (مشیر سلیمی، ۱۳۳۱: ۱۶۶).

محجوبه نخست عضو انجمن ادبی هرات بود و سپس در دبیرستان‌های دخترانه‌ی هرات آموزگار شد. «محجوبه با ذكاء و دانش و عشق و لیاقت سرشاری که به تعلیم و تربیت دختران داشت، از لحظه‌ی اول تأسیس مکتب دختران هرات که به نام «کودکستان»، به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ش به وجود آمده بود، وظیفه‌ی شریف معلمی را پذیرفت و این خدمت مقدس را تا سال ۱۳۴۰ش انجام داد» (سینا، ۱۳۶۷: ۷۸).

او در شعرش، از بیدل، جامی، سعدی، زیب‌النساء مه‌ری و شاعران معاصرش همچون مخفی بدخشی، مستوره افغان، تأثیر گرفته است. «ادبیات و سروده‌های سلیس و روان و پرمفهوم محجوبه، مقام ادبی او را بلند برده، اشعار گوهرباری را در غزل، قصیده، مخمس و رباعیات نوشته است که جمعاً سروده‌های او به پنج هزار بیت می‌رسد. دیوان محجوبه به کوشش محمدغلام غواص، در سال ۱۳۴۷ش / ۱۹۶۸م در هرات منتشر شده است» (تنویر، ۱۳۸۰: ۱۶۷).

درباره‌ی روز وفات او که عید قربان بوده، گفته شده است که او برای رفتن به نماز عید آماده می‌شده است و با لباس نوی عید، دعوت حق را لیبیک گفت. «صفورا (محجوبه) به سن ۷۴ سالگی در روز سه‌شنبه، دهم ذی‌الحجه سال ۱۳۸۶ق، مقارن ۳۰ حوت ۱۳۴۵ش، در منزل شخصی خود، بر اثر حمله‌ی قلبی وفات نمود. جنازه‌ی محجوبه در جوار مزار حضرت خواجه عبدالله انصاری در هرات به خاک سپرده شد» (هروی، ۱۳۷۹: ۴۸).

۲.۳. درباره‌ی عشق

عشق از اصول شعر غنایی است و معشوق، دائر مدار ادب غنایی عاشقانه شناخته می‌شود. درباره‌ی لغت عشق، در فرهنگ دهخدا آمده است: «عشق، آوردن و چیره‌گردیدن دوستی بر کسی، تعلق قلبی به کسی، به حد افراط دوست‌داشتن» و از قول منتهی‌الادب آورده است: «شگفت دوست به حسن محبوب یا درگذشتن از حد در دوستی و آن عام است که در پارسایی باشد یا در فسق یا کوری حس از دریافت عیوب

محبوب و تسلیط فکر بر نیک پنداشتن بعضی صورت‌ها». از قول ذخیره‌ی خوارزمشاهی نقل می‌کند: «بیماری که مردم، آن را خود به خویشتن کشد و چون محکم شد بیماری باشد و با وسواس مانند: مالیخولیا و خود کشیدن آن به خویشتن، چنان باشد که مردم اندیشه همه در خوبی و پسندیدگی صورتی بندد و امید وصل او اندر دل خویش محکم کند و قوت شهوانی او را بر آن درد می‌دهد تا محکم گردد» (دهخدا، ۱۳۴۱: ذیل عشق).

ادب غنایی فارسی، از آغاز تا بعد از حمله‌ی مغول، دو نوع معشوق دارد؛ در دوره‌ای معشوق آن زمینی بود و در دوره‌ای آسمانی که این معشوق دارای ویژگی‌هایی است. در بعضی از اشعار، به زیبایی‌ها و سیمای ظاهری معشوق توجه شده است و در بعضی دیگر، ویژگی‌های معنوی او وصف شده است.

از آنجاکه هر شاعر، آینه‌ی تمام‌نمای فرازوفرودهای اجتماعی و فرهنگی آن سرزمین در طول تاریخ است، توجه به ویژگی‌های شعری و جهان‌بینی شاعر، نمایانگر بسیاری از ابهامات، آداب و رسوم و تأثیر و تأثر او از جامعه‌ی حاکم بر سرزمینش است که گره‌های بسیاری از سوال‌های باقی‌مانده را در ذهن خواننده می‌گشاید.

در پژوهش حاضر، سیمای معشوق از نگاه زنی شاعر (محبوبه هروی) بررسی خواهد شد. این بررسی بر دو ویژگی ظاهری و معنوی معشوق متمرکز شده است و تأثیر نگاه مردم‌محور موجود در این دیار را به تصویر می‌کشد؛ چراکه این معشوق از ذهن و زبان شاعران مرد نشأت گرفته و گاه با ملایمات زنانه، تغییراتی در آن داده شده است.

۳.۳. معشوق در شعر بانوان شاعر

موضوعاتی همچون تفاوت‌های شعر زنان با مردان، معیارهای شعر مذکر و مؤنث و شاکله‌های جنسیتی در شعر، مسائلی هستند که همواره در نقد ادبیات زنانه به آن‌ها توجه شده است. «نخستین کسی که در مقالات خود، چارچوبی برای مباحث بعدی در این زمینه دست داد، «ویرجینیا وولف» شاعر معروف انگلیسی است. او در زمره‌ی نخستین

کسانی است که شیوه‌ی نویسندگی زنان را مثبت ارزیابی کرد. به اعتقاد وولف، زن برای نوشتن آنچه در ذهن دارد، با دشواری‌های بسیار روبه‌رو است که بدیهی‌ترین آن‌ها، ساختار جملات است. جملات موجود را مردان ساخته‌اند و خیلی سنگین‌تر و پرطمطراق‌تر از آن است که به کار زنان بیاید. زنان ناگزیرند آن‌قدر جملات موجود را جرح و تعدیل کنند، تا شکل طبیعی اندیشه‌ی آنان را به خود بگیرد» (ابوت، ۱۳۹۸: ۳۸۲).

زنان در ادبیات فارسی، به دلیل وجود محدودیت‌های قومی، قبیله‌ای، اجتماعی و دینی، همواره در سایه بوده‌اند و هیچ‌گاه مانند مردان، توان نمایش قدرت‌های خیال و عاطفه‌ی خود را نداشته‌اند. اما این مسائل هیچ‌گاه باعث نشده است که زنان عقب بنشینند و حرکتی انجام ندهند و این قدرت خدادادی را که از مردان نیز قوی‌تر است، در پس الفاظ و کلمات مردانه به کار برند.

«سیمون دوبووار»، نویسنده‌ی فرانسوی در سال ۱۹۴۹، با نوشتن کتاب جنس دوم، جنبش زن‌محورانه را احیا کرد. پس از آن تا به امروز، بسیاری از نقادان حوزه‌ی ادبیات فارسی کوشیده‌اند تا شاکله‌های شعر مؤنث را تبیین کنند. بیژن باران در مقاله‌ای با عنوان «شاکله‌های شعر مؤنث»، این شاکله‌ها را به این گونه معرفی کرده است: راوی، ساختار، معنی، زبان، آرایه‌های ادبی، ظاهر و... در مقاله‌ی حاضر، براساس همین شکل‌بندی، سیمای معشوق در اشعار محجوبه هروی بررسی شده است:

۱.۳.۳. مخاطب راوی

«قصد اولیه و اصلی از ایراد جملات خبری، اخبار است؛ یعنی منتقل کردن پیامی به مخاطب. اما از جملات خبری برای اغراض دیگری هم استفاده می‌شود. یکی از این اغراض، گرامی‌داشت نام مخاطب است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۹). شرم‌وحیای زنان، همواره مانع از بیان نام معشوق در آثارشان شده است؛ از این‌رو محجوبه نیز به‌جای نام معشوق، از کلمه‌هایی همچون آقا، پسر و مرد و... استفاده کرده است و گاهی نیز از تلمیحات و اشارات و ایهام برای مثال، از نام عاشقان معروف، نام پیامبران، نام بزرگان

و... الهام گرفته و تلاش کرده است، در پرده‌ی عفاف، معشوق خود را مخاطب قرار دهد. نمونه‌هایی از این ابیات در ادامه آمده است.

الف. استفاده از شاخص

من نمی‌دانم چرا این طالع شوریده‌ام تلخ‌کامم از هجر آن شیرین(پسر) دارد سرا
۶۰/۸

ب. استفاده از اسامی پیامبران و بزرگان

شده عمری که بیمار و خرابم مسیحای زمان من کجایی؟
۱۹۹/۷

تو سحجانی و خلاق‌المعانی نمی‌زیبید تو را پیوند اخرس
۱۴۰/۲

ج. استفاده از اسامی پادشاهان

همچو فرهاد حزین، خسرو شیرین لبان تلخی آمد قسمتم از شکرستان شما
۵۷/۳

خوبان همه با ناز و ادایند در این بزم ای خسرو شیرین‌دهنان جای تو خالی
۹۰/۴

د. استفاده از اسامی عاشقان

هرکه رویت نگاهی کرد ای لیلی عصر از غمت دیوانه و شیدا و مجنون می‌شود
۱۰۴/۵

۲.۳.۳. محیط زندگی

محیط اجتماعی افغانستان و مجازنبودن زنان به اظهارداشتن عشق، شاعران زن را وادار می‌کرد تا برای جاودانگی شعرشان و دورماندن از ملامت مردم از واژه‌هایی استفاده کنند که بیشتر برای مردان کاربرد داشته است. محجوبه در لفافه‌ی لوازم آرایش، پوشاک و زیورآلات زنان، از احوال و موقعیت اجتماعی‌اش پرده برمی‌دارد؛ به‌گونه‌ای که اگر خواننده نداند که این اشعار را بانویی شاعر سروده است، تصور می‌کند سراینده‌ی این اشعار، مرد بوده است.

هـ استفاده از زیورآلات و لوازم بانوان

- چو برقع برگرفته آن سرو سیم‌تن از رخ تو پنداری که طالع گشت ماه ده‌چهار امشب
۶۴/۴
- به محراب دو ابروی خمیده به آن مرغول‌های تاب‌دارت
۷۰/۳
- چو دیدم حلقه‌ی زرین گوشت تو را گشتم کنیز حلقه‌درگوش
۱۴۴/۴
- نگار من نقاب از رخ برانداز که چون «محبوبه» حیران تو کردم
۱۶۹/۱۰

و. استفاده از بعضی تصویرها یا ایماژهای زنانه

- به ناز و عشوه‌ی عاقل فریبت به تیر غم‌زهی مردم‌شکارت
۷۰/۷
- اگرچه که ترک وفا رسم زن بود به حمدالله، آیین و رسم شما شد
۱۳۳/۴

ز. پوشاک

- شوخ من خود را عجب رشک گلستان چهره سرخ و کرته سرخ و جامه و دستار سرخ
۱۰۰/۴

ح. رنگ

- رنگ از دیگر شاخصه‌های احساسی زنان است و استفاده از رنگ در اشعار آنان، حسی زنانه را القا می‌کند.
- به بادام سیاه خواب‌دارت به زنجیر و زلف مشک‌بارت
۷۰/۱
- به سر و قامت بالابندت به رنگین‌چهره‌ی همچون بهارت
۷۰/۲

از غم حسن سبزه، شیرینی	چهره‌ام زرد و اشک گلگون است
۷۴/۸	
ای شوخ، حنا بهانه سازی	دست تو به خون من خضاب است
۷۵/۲	
به زلفین سیاه عنبرینت	که چون مرغول سنبل تاب‌دار است
۸۰/۴	
دست خود را از حنا گر دلبران رنگین کنند	دست و پا را کرده از خون دلم دلداری سرخ
۱۰۰/۷	
بر گلشن زرد و بیمار است نرگس	چون من گشته ز چشم یار و رنجور
۱۳۳/۱۱	

۳.۳.۳. وجود معشوق

«تصویر، نحوه‌ی خاص ظهور یک شی در شعور انسانی است و یا به طریق اولی، تصویر طریقه‌ی خاصی است که شعور انسانی، به وسیله‌ی آن، یک شی را به خود ارائه می‌دهد» (براهنی، ۱۳۸۰: ۱۱۴). هدف شاعرانی همچون محجوبه، از ساختن این تصاویر، تأثیر گذاشتن بر مخاطب است. «از این رو، تأثیر تصویر روی خواننده، بیش از سایر اجزای شعر است. گرچه بدون آن قسمت‌ها، تصاویر چندان تأثیری نخواهند داشت» (همان، ۲۴). محجوبه از شاعرانی است که با الهام از طبیعت، به وصف معشوق پرداخته و تصویرهایی دل‌پذیر خلق کرده است. در ادامه به گوشه‌ایی از این هنرنمایی خواهیم پرداخت.

الف. مظاهر آسمانی: طبیعت از آغاز تا امروز، همواره یکی از سرچشمه‌های هنر بوده است. شاعران با درآمیختن مظاهر طبیعت با واژگان، تصاویری بدیع و نو خلق کرده‌اند و به مدد استعاره و تشبیه، آن‌ها را پرورش داده‌اند. اولین عنوانی که از معشوق به ذهن هر فارسی‌زبانی می‌رسد، ماه و خورشید است.

ماه: «در آیین زرتشتی، ماه پاسدار ستوران و حامل نژاد آن‌هاست. در ادبیات فارسی، ماه بیشتر مظهر زیبایی، روشنی و نمونه علو و بلندی است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۴۴). محجوبه نیز به تبع دیگر شاعران، معشوقش را به ماه مانند کرده است و زیبایی او را ستوده است.

افسوس که ماه دلبران رفت صد حیف که شاه نیکوان رفت

۹۴/۱۱

دیده نشده ز دیدنش سیر آن گل‌رخ مه‌جبین چه‌سان رفت

۹۴/۲

از پس انتظار و بعد یک عمر خورشید که طالع گشتی ای بدر منور

۱۳۶/۸

خورشید: معشوق محجوبه چون خورشیدی است که الطافش متوجه همگان خواهد بود. «از این رو است که خورشید به‌عنوان منبع پرتوافشانی، مظهر زیبایی و از بین برنده‌ی تیرگی، به‌واسطه‌ی عظمت و فایده، همیشه مورد تعظیم و تکریم بوده است» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۷۸۵).

تو چون خورشیدی و خورشید عالم بتابد بر تمام خلیق یکسر

۱۳۶/۹

ب. آتش و مظاهر آن: «آتش به‌عنوان یک پدیده‌ی طبیعی منحصر به فرد که محرک جهان هستی محسوب می‌شود، یکی از عناصر مهم تفکر و پایه‌گذار تخیل است» (باشلار، ۱۹۸۴: ۳۸). نور و روشنایی آتش، جان‌مایه‌ی خیال‌پردازی محجوبه در وصف معشوق بوده است. او تصاویری نو از نور و روشنایی چهره معشوق ارائه می‌دهد.
نور:

چشم دگران باد به نورش روشن آن شمع که از دیده‌ی ما محجوب است

۸۵/۱۰

شعله-آتش:

از فراق شعله‌روی شب همه شب تا سحر جای آب آتش همی‌بارد زم‌گانم چو شمع

۱۸۵/۱۲

ج. **انواع درختان:** محجوبه قد و قامت یار را به درخت سرو و نخل مانند می‌کند؛ چراکه «درخت به دلیل تغییر دائمی خود، نماد زندگی است و با عروجش به آسمان، مظهر قائمیت است» (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۱۸۷).

به آن قامت که سرو جویبار است به آن طلعت که گویی نوبهار است

۸۰/۵

تماشا کن به نخل قامتش چون بار آورده بنفشه یاسمن سنبل و گلنار هم دارد

۱۲۳/۱۰

به بادام سیاه خواب‌داریت به زنجیر دو زلف مشک‌بارت

۷۰/۹

د. **انواع گل‌ها و گیاهان:** او از گل‌ها و گیاهان بهره برده تا زیبایی چشمان و زلف یارش را به تصویر بکشد. «گل در وجه کلی، نماد اصلی انفعالی است؛ گل، نماد عشق و هماهنگی است. گل‌ها برای بیان صفات بهار و خزان، سخن، تقوا به کار می‌روند» (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۷۲۷).

به آن کاکل که از سنبل گرو برد به آن ابرو که تیغ آبدار است

۸۰/۸

نازک تن تو برده گره از گل نسریں سنگین دل تو کرده به فولاد حجر بحث

۹۶/۵

دلبر سرو قد لاله رخم را نگرید چند ذکر گل و اندیشه‌ی شمشاد کنید

۱۱۵/۹

به نرگس‌های خواب‌آلوده‌ی تو که آهوگیر آهوی تبار است

۸۰/۳

هـ. **انواع جانوران:** «شعر سبک هندی، تجسم دنیای بیرون است. بر همین اساس، ذهنیات و تخیلات شاعر، به تعبیری، پدیده‌های طبیعی در سبک هندی، آن چیزی

هستند که در ذهن شاعر است، نه آنچه در عالم واقع وجود دارد» (فتوحی، ۱۳۷۹: ۱۶۱). بر همین اساس، محجوبه خود را مفتون غزالی می‌داند که نگاهی شیرگیر دارد.

دلم محجوبه مفتون غزالی است که آهوی نگاهش شیرگیر است

۷۰/۴

من چو صیاد از پی‌اش پویان او چو آهوی مرغزار گریخت

۸۱/۹

تویی بلبل تو را گل باید و بس نباشد لایقت هر خار و هر خس

۱۴۰/۷

۴.۳. ویژگی‌های عمومی معشوق در شعر محجوبه هروی

بسیاری از مفاهیم و معانی در شعر مردان و زنان یکسان است؛ یعنی عموماً در شعر تمامی شاعران به این مضامین برخورد می‌کنیم. محجوبه هروی آن‌چنان غرق بی‌مهری و هجران معشوق است که بیشتر درون‌مایه‌های شعری او را فراق و جدایی تشکیل می‌دهد. در اینجا به چند ویژگی عمومی معشوق که در شعر محجوبه هروی نیز یافت می‌شود، اشاره می‌کنیم:

الف. فنای عاشق در عشق: محجوبه خود را غرق در عشق و بی‌خبر از عالم می‌داند.

خواستم عشق تو را دادم دل و جان در عوض کفر زلفت را گرفتم دادم ایمان در عوض

۱۴۷/۱

دلدار چو رفت از وُثاقم گفتم که ز جسم خسته جان رفت

۹۴/۳

بس که عشقت کرده استیلا در اقلیم وجود از خود و از جمله عالم بی‌خبر دارد مرا

۶۰/۲

ب. حضور همیشگی معشوق در خیالات عاشق: خیال معشوق تنها دارایی محجوبه است که همیشه و همراه اوست.

خیال اوست روز و شب قرینم مگو محجوبه از من در حجاب است

۶۷/۹

از بخت بد به روز ندیدم جمال دوست ای کاش شب به خواب بدیدی خیال دوست

۷۳/۱

صبر ز سینه رفته و خوابم ز دیدگان چون در خیالم آمده آن چشم پر خمار

۱۲۷/۵

ج. طبابت معشوق: معشوق محجوبه، طبیعی است حاذق که علاج تمام دردهای او را می‌داند و او را از طیب بی‌نیاز می‌کند.

شربتی از لب‌ت کرم فرما بر کسی کز غم تو بیمار است

۸۷/۴

گل‌انگین طیبیان علاج دل نکند مرا کن از گل رخسار و قند لب تو علاج

۹۷/۶

درد من بسیار و جرم اندک آمد ای طیب هرچه من دارم بود از اندک و بسیار تلخ

۹۹/۴

گر سازی با لب جان‌بخش خود دردم دوا کی علاج من به درمان فلاطون می‌شود

۱۰۴/۲

د. خوارکننده‌ی عاشق: یکی از نسبت‌هایی که محجوبه به معشوق خود می‌دهد، بی‌توجهی (خوارکنندگی) است؛ چراکه معشوقش یادی از او نمی‌کند.

دلا تا کی عبث غم‌خوردن تو نیاید هیچ یاد از مردن تو

۱۹۱/۱

شیرین شده مفتون تو، لیلی شده مجنون تو محجوبه دل پُرخون تو، از من چرا رنجیده‌ای؟

۱۹۳/۹

از طعنه‌ی عشق کی هراسم فخرم بود این، نه عار و ننگم

۱۶۳/۸

هـ خضاب‌کننده با خون عاشق: معشوق محجوبه به‌جای حنا، خون دل عاشق بر دست می‌زند و سرخی دستان او از حنا نیست، بلکه خون دل معشوق است.

دست خود را ز حنا گر دلبران رنگین کنند دست و پا را کرده از خون دلم دلداری سرخ

۱۰۰/۷

ای شوخ حنا بهانه سازی دست توبه خون من خضاب است

۷۵/۲

به خونم دست خود کردی نگارین بهانه می‌کنی رنگ حنا را

۵۹/۵

و. پُر هواخواه و پُر طرفدار: معشوق محجوبه هواخواه زیاد دارد و آرزوی محجوبه، قرارگیری در فهرست هواخواهان معشوق است.

چون شمارید سگانش ز ره لطف و کرم نام من هم به طفیل دگران یاد کنید

۱۱۵/۳

ز. گران‌قدر بودن خاک کوی او: محجوبه در مقابل خاک کوی معشوق که باد آورده، جان فدا می‌کند و آرزویش طواف کوی یار است.

سزد که من بدهم جان خویشتن بر باد که باد بر سر کوی نگار می‌گذرد

۱۰۷/۴

به مهر روی تو مشتاق خیل ماه‌وشکان به خاک‌بوسی درت جمله دلبران محتاج

۹۷/۳

حجاج را مقصود طرف کعبه می‌باشد بوده محجوبه را مقصد طواف کعبه‌ی کویت

۹۱/۱۰

ح. شکایت از جور زمانه: جور زمانه و تیره‌روزی‌های محجوبه، او را زنده به‌گور کرده است و پایانی ندارد.

محجوبه که از جهانیان مستور است از ظلم زمانه زنده اندر گور است

۹۳/۱

چرخ گردون دائماً آشفته‌سر دارد مرا همچو لاله غرق در خون جگر دارد مرا

۶۰/۱

این جفاها که یار بر ما کرد از ستم‌های چرخ گردون است

۷۴/۲

ط. نقش تقدیر و سرنوشت، عدم اختیار عاشق (جبرگرایی): محجوبه در نرسیدن به معشوق، تقدیر را مؤثر می‌داند و از آن به‌شدت گلایه‌مند است.

چه سازد کس به تقدیر الهی عنان اختیار از کف برون است

۸۴/۳

تا کی غم عالم که چنین بود و چنان از بهر چه داری به قضا و به قدر بحث

۹۶/۶

ی. هجران، وصل و انتظار: انتظار و هجران، بخش پربسامد دیوان محجوبه را تشکیل می‌دهد. او امیدی در وصال معشوقش نمی‌بیند.

بیم هجرم کشت و امید وصال زنده کرد من ندانم که انتهای کار من چون می‌شود

۱۰۴/۶

ماه من همچو گل ز پرده برآ مُردم از انتظار دیوارت

۷۹/ ۳

نه بیم دوزخ است مرا نه امید خُلید بیمم ز هجر هست، امید از وصال دوست

۷۳/۵

از وعده‌ی وصل آن پری چه هر بسا دیده‌ی انتظارم امشب

۶۲/۳

دلم خون شد از دست جانان خدایا جگرم سوخت در نار هجران خدایا

۶۱/۱

از بهشت وصل او هرگز نگردم بهره‌ور دائماً هجران او اندر سقر دارد مرا

۶۰/۵

۵.۳. ویژگی‌های جسمانی معشوق

وصف اعضای بدن معشوق، در شعر شاعران فارسی‌زبان شایع است. حضور قامت سرو، چهره‌ی گل، لب لعل، بادام چشم، نرگس عبهر و شهلا در بسیاری از اشعار دیده شده است؛ اما نکته‌ی درخور بحث در این قسمت، توجه مخاطب شاعر زن (محجوبه) به وصف اعضای معشوق است که نشأت گرفته از همان حُجب‌وحیای گفته شده و متأثر از فضای اجتماعی حاکم، مانند شاعران مرد سروده شده است.

الف. وصف قامت: توصیف قامت یار به انواع درختان بلند موجود در طبیعت، در شعر محجوبه هروی نیز مشاهده می‌شود؛ برای نمونه، سرو که درختی محلی و بلند است.

به آن قامت که سرو جویبار است به آن طلعت که گویی نوبهار است

۸۰/۱

در بوستان جنت و در گلستان خلد سروی نرسته چون قد بااعتدال دوست

۷۳/۲

ب. چشم و نگاه معشوق: چشم از تأثیرگذارترین و بانفوذترین اعضای پیکر انسان است. توجه شاعران مرد به این عضو، همواره باعث سُرایش چامه‌ها و غزل‌های بسیار شده است. در میان زنان نیز این عضو ویژگی منحصربه‌فردی دارد. در شعر زنان هم مشاهده می‌شود که گاه به عناصر طبیعی همچون (انواع گل‌ها، آسمان و دریا، خورشید، لوازم جنگ) مانند شده و با توصیفات در نهایت دقت و زیبایی، در قالب تشبیه، استعاره و مجاز همراه شده است.

قسم به طاق دو ابروی همچو محرابت قسم به ناوک مژگان نرگس شهلا

۵۸/۴

به بادام سیاه خواب‌داریت به زنجیر دو زلف مشک‌بارت

۷۰/۱

به تأثیر نگاه تُرک مستت که عقل و دین من را کرده غارت

۷۰/۵

دلم محجوبه مفتون غزالی است که آهوی نگاهش شیرگیر است
۷۱/۸

می‌تیم در میان خاک به خون از خدنگ دو تُرک خون‌خوارت
۷۹/۲

به نرگس‌های خواب‌آلوده‌ی تو که آهوگیر آهوی تَـتار است
۸۰/۳

که گوید نرگس بی‌نور یا بادام شوری را که باشند این دواعمی چون دوچشم مست آهویت
۹۱/۷

از خدنگ نگره خون‌ریزش همچو بسمل نپییدم افسوس
۱۴۲/۳

ج. وصف مژگان معشوق: مژگان بلند معشوق در شعر فارسی به خنجر، تیر، خدنگ، دشنه و ناوک تشبیه شده است. در شعر محجوبه نیز مژگان از این محدوده عدول نکرده است.

چون نمودم جان و دل را من به قربان شما چیست این شمشیربازی مژگان شما
۵۷/۲

قَدم چو کمان خمیده امشب بسمل صفت از خدنگ مژگان
۶۳/۷

بر سبزه چسان پا نهم از بهر تماشا بر پای دل از سوزن مژگان تو خار است
۶۶/۲

به ناوک‌های آن مژگان خون‌ریز به چشمک‌های چشم پرخمارت
۷۰/۶

مدام بر سر صلحیم و تُرک خون‌خوارت ز خنجر مژّه و تیر غمزه در جنگ است
۸۸/۵

د. وصف لب معشوق: معشوق لب‌هایی بهتر از آب کوثر دارد، لب‌هایش خوش‌تر از شهد و شکر است. این لب‌ها گاه سنگ قیمتی همچون یاقوت و لعل و عقیق، گاه قند و

شیرینی، شراب، حرارت آتش و غنچه‌ی گل‌اند و گاه فرح‌بخش و مستی‌افزا. در شعر محجوبه، لب نماینده‌ی روح‌بخشی و جان‌بخشی است. در شعر محجوبه، لب به ماده‌ای مخدر سرخ‌رنگ، به نام «پان» نیز مانند شده است.

گر تقابل با لب ت یاقوت رُمانی شود آب می‌گردد ز شرم لعل خندان شما
۵۷/۶

رُخش شمع کدامین جمع گشته مسیحای لبش جان‌پرور کیست؟
۷۶/۸

گل‌انگبین طیبیان علاج دل نکند مرا کن از گل رخسار و قند لب تو علاج
۹۷/۶

شد لبانش چون عقیق از بس که خونم می‌خورد تا نپنداری که از پان گشته لعل یار سرخ
۱۰۰/۶

اگر نسازی از لب جان‌بخش خود دردم دوا کی علاج من به درمان فلاطون می‌شود
۱۰۴/۲

هـ وصف لبخند معشوق: شکر و نمک از شبه‌به‌های شایع برای لبخند معشوق به‌شمار می‌آیند و شاعران حس‌آمیزی لبخند معشوق را نمکین و شکرین دانسته‌اند. وصف لب محبوب در شعر محجوبه، گاه با ترکیبات متناقض‌نمایی (پارادوکسی) و ایهامی همراه است که بسیار جلوه‌گری زیبایی پیدا کرده است.

به شکرخنده تا لب را گشاد آن گل‌عذار امشب نمک پاشید از قندش به دل‌های فگار امشب
۶۴/۱

غنچه چون لب می‌گشاید از دم باد صبا از تبسم‌های شیرین تو یادم می‌دهد
۱۲۰/۳

فتاده شور به عالم ز پسته‌ی دهنش به خنده‌ی نمکین خلق را کباب کند
۱۲۲/۲

و. وصف دندان معشوق: سنگ‌های قیمتی (دُر، مروارید، صدف) شبه‌به‌های رایج برای دندان هستند که محجوبه نیز از آن‌ها بهره برده است.

به مروارید دندان‌های دُروار به یاقوت دو لعل آبدارت

۷۰/۴

به یاقوت لب جان‌پرور تو به دندانت که دُر شاهوار است

۸۰/۵

ز. **وصف خال معشوق:** خال معشوق که در گوشه‌ی لب قرار دارد، دامی است برای به‌دام‌انداختن عشاق. این خال براساس معیار کوچکی و سیاهی، مانند دانه است و هندوی فتنه‌انگیز. در شعر مردان، نمونه‌های بسیاری از این توصیف مشاهده می‌کنیم و زنان شاعر نیز به تقلید از آنان، این وصف را به کار برده‌اند؛ درحالی‌که این وصف بیشتر جنبه‌ی زیبایی برای زنان دارد نه مردان.

قسم به آن خط مشکین غیرت ریحان قسم به هندوی خال تو رهن دل‌ها

۵۸/۵

نگردد دگر مایل دانه‌ی خال چو مرغ از دام زلفت رها شد

۱۱۳/۵

ح. **وصف زنخندان معشوق:** گرفتاری عاشق در چاه زنخندان معشوق، در شعر محجوبه نیز مشاهده می‌شود که متأثر از شعر مردانه است.

یوسف دل از بر محجوبه ناگه گم شده‌است تشنه‌لب افتاده در چاه زنخندان شما

۵۷/۹

محجوبه دوش یوسف دل گم شد از برم اکنون افتاده است به چاه ذقن ذقن

۱۸۷/۱۰

ط. **وصف رخ معشوق:** «الله جمیل و یحب الجمال»، خداوند زیباست و زیبایی را

دوست دارد. سیمای هر فرد در اولین نگاه، بیشتر فرد را «موجه»، «معصوم»،

«دوست‌داشتنی» و... نمایش می‌دهد و خداوند این زیبایی و دل‌بستگی را در چهره‌ی

معشوق ودیعه نهاده است تا عاشق را شیفته‌ی خود کند. چهره‌ی معشوق محجوبه، در

پس مشبه‌به‌هایی همچون لاله، ماه، شمع، غزال، شعله و... پنهان می‌شود تا موجب ملامت ملامت‌گران در پرستش معشوق نشود.

از فراق شعله‌روی شب همه شب تا سحر
جای آب آتش همی‌بارد ز مژگانم چو شمع
۱۵۱/۴

دلم «محجوبه» مفتون غزالی است
که آهوی نگاهش شیرگیر است
۷۱/۸

دیده نشد ز دیدنش سیر
آن گل‌رخ مه‌جبین چه‌سان رفت
۹۴/۷

افسوس که ماه دلبران رفت
صد حیف که شاه نیکوان رفت
۹۴/۱

دلبر سروقد لاله‌رخم را نگرید
چند ذکر گل و اندیشه‌ی شمشاد کنید
۱۱۵/۴

رُخش شمع کدامین جمع گشته
مسیحای لبش جان‌پرور کیست؟
۷۶/۸

خطش خضر و دهانش آب حیوان
قدش طوبی رُخش بدر منیر است
۷۱/۳

ی. بناگوش معشوق: در ادب فارسی، بناگوش را به سپیدی صبح مانند کرده‌اند و در شعر محجوبه نیز این‌گونه است و ابتکاری دیده نمی‌شود.

ز شرم آتشین رخساره‌اش گل آب گردیده
گریبان چاک کرده صبح از شوق بناگوشش
۱۴۳/۳

ک. وصف زلف معشوق: توصیفات مردانه برای زلف، همچون بلندی، پریشانی، زنجیر، معنبر و... در بسیاری از اشعاری که در وصف زلف سروده شده، دیده می‌شود. محجوبه زلف یارش را در قالب «کاکل» معرفی کرده است؛ «موی میان سر پسران و مردان و اسب و استر و غیره باشد» (دهخدا: ذیل واژه کاکل). این واژه در منطقه‌ی زندگی‌اش، خاص مردان است.

ز رشک کاکلت جعد بنفشه سرنگون گشته به پیچ و تاب مانده سنبل از زنجیر گیسویت

۹۱/۵

قسم به کاکل پرپیچ چون بنفشه‌ی تو قسم به نامه‌گشایی زلف مشک‌آسا

۵۸/۳

کارم ز ریاحین و بنفشه نگشاید کز کاکل مشکین تو صدعقده به کار است

۶۶/۳

به آن کاکل که از سنبل گرو برد به آن ابرو که تیغ آبدار است

۸۰/۲

چون صبا جعد بنفشه به چمن ساز کند کاکل پرشکن یار مرا یاد آرید

۱۲۴/۷

ل. سایر توضیحات اندام معشوق: در شعر محجوبه، برخلاف دیگر شاعران زن که دست را با صفاتی همچون بخشندگی، مهربانی، نوازدگی و... توصیف کرده‌اند، توصیف شایان ذکری وجود ندارد، جز یک نمونه که در آن، به ساعدهای سیمین یار اشاره می‌کند. این نشانه‌ای است بر مردانه‌بودن شعر او. درباره‌ی تن و بو نیز این مضمون صدق می‌کند.

شاخ گل «محجوبه» چون دید اشک می‌بارد ز چشم کان ز ساعدهای سیمین تو یادم می‌دهد

۱۲۰/۶

نیستم یک لحظه فارغ از بلا و رنج و غم تا جدا زان سروقد سیم بر دارد مرا

۶۰/۴

از پرده برون شده است چون گل سیمین تن گل عذارم امشب

۶۲/۷

چو برقع برگرفت آن سروناز سیم تن از رخ تو پنداری که طالع گشت ماه ده‌چهارامشب

۶۴/۴

نازک‌تن تو برده گره از گل نسرین سنگین دل تو کرده به فولاد حجر بحث

۹۶/۳

همه شب تا سحر در انتظارم گلی آرد نسیم صبح بوییت

۶۹/۳

۶.۳. ویژگی‌های اخلاقی معشوق

هر انسانی خصوصیات و ویژگی‌های مثبت و منفی دارد که این خصوصیات در جامعه‌ی شخص، پسندیده یا ناپسند نامیده می‌شوند. به مجموعه‌ی این صفات، اخلاق (نیک یا بد) اطلاق می‌شود.

معشوق در شعر محجوبه هرّوی، علاوه بر ویژگی‌های ظاهری گفته شده، صاحب خصایل نیک و بدی است که شاعر گاه از روی دل‌تنگی و هجران در آن بسیار غلو کرده و آن را به صورت یک اخلاق ثابت عنوان کرده است؛ برای مثال، او را مهربان، متعهد، وفادار و در مقابل، گاهی او را بی‌مهر، سنگدل، مغرور و... می‌داند. در بررسی‌های صورت گرفته در اشعار محجوبه، به این نتیجه می‌رسیم که کفه‌ی ترازوی اخلاق (خلقیات) منفی معشوق، سنگین‌تر به چشم می‌آید. دلیل اصلی آن، هجران و نرسیدن به وصال است که بین عاشق و معشوق وجود داشته است. برای نمونه:

الف. اخلاق منفی

تندخو:

قسم به تیزی خشم و تندی خویت قسم به کبر و غرور به ناز و استغنا

۵۸/۷

مغرور:

به مغروری و کبر و خودپسندیت به استغنا و تمکین و وقارت

۷۰/۸

آه یک غم‌نامه‌ی ما را نخواندی از غرور گر من از بهر تو صد مکتوب انشا می‌کنم

۱۸۱/۷

۲۷۲ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۳، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۴۰۰ (پیاپی ۴۸)

خدا را ای بت سیمین تن سنگین دل ظالم
نگاه لطف کن بر کشتگان تیغ ابرویت
۹۱/۸

وحشی صفت:

رفت از دل من قرار و آرام
وحشی صفتم رمیده امشب
۶۳/۱۳

جفاکار و بی‌وفا:

به اول همه مهر و الفت تو کردی
به آخر مبدل وفا با جفا شد
۱۱۳/۲

پیمان شکن:

گرفتم دل از مهر من سرد کردی
بگو آن همه عهد و پیمان کجا شد
۱۱۳/۳

بی‌وفا:

مرا گفستی شهادت بی‌وفایی است
نمی‌دانی که این خوی تو باشد
۱۱۷/۵

طالب غیر:

نمودی پشت بر یاران یکدل
رخ اغیار بر رویت مبارک
۱۵۶/۲

فراموشکار:

نگارا تا به کی سازی تغافل
ز روی لطف کن سویم نگاه
۲۰۱/۶

بی‌خبری:

سوختم پروانه‌وار از هجر او، او بی‌خبر
کاشکی در پیش آن شمع شبستان سوختی
۲۰۶/۴

ب. صفات اخلاقی مثبت

بی نظیر و خوب:

شهنشاهی که خوبان لشکر اوست به گیتی صاحب تاج و سریر است

۷۱/۲

دلم در حلقه‌ی زلفی اسیر است که در عالم به خوبی بی نظیر است

۷۲/۱

نیرومند و توانا:

دلم محجوبه مفتون غزالی است که آهوی نگاهش شیرگیر است

۷۱/۸

مهربان و خوش خلق:

گریه می‌آید مرا «محجوبه» چون ابر بهار مهربانی‌ها و خلق و خوی یار آمد به یاد

۱۱۱/۷

نیست ممکن ماه من مه‌رت رود از خاطر عشق تو اندر سرم هر روز افزون می‌شود

۱۰۴/۳

۷.۳. ابزار ارتباطی عاشق و معشوق

راه‌ها و وسایل ارتباطی میان انسان‌ها، در روزگار امروز بسیار گسترده و فراگیرتر شده است؛ اما در گذشته، برای ارتباط میان دو نفر محدودیت‌های ارتباطی وجود داشت که این موضوع، دست‌مایه‌ی اشعار شاعران شده است. در اشعار محجوبه هروی نیز از نامه، کاغذ و باد صبا برای ارسال پیام یاد شده است.

کدامین پیک پیغامم گذارد به کویت نیست چون راهی صبا را

۵۹/۶

همه شب تا سحر در انتظارم مگر آرد نسیم صبح بویت

۶۹/۳

ندارم قاصدی تا عرض حالم را کند با تو پیامم را سحرگاهان مگر آرد صبا سویت

۹۱/۹

آمد بر من زیاده کاغذ زان دلبر گل‌گذار کاغذ

۱۲۵/۱

آمد بر من ز دلستان خط از یار عزیز مهربان خط

۱۴۸/۱

نامه‌ی «محبوبه» را کیست به پیشت برد باد صبا را چو نیست راه به بستان تو

۱۹۰/۸

۴. نتیجه‌گیری

با تأمل بر آنچه گذشت، متوجه می‌شویم که وصف سیمای معشوق در شعر محبوبه متأثر از محیط زندگی و جو حاکم بر جامعه‌ی سنتی افغانستان، بوده است؛ چراکه در این نوع جوامع سنتی، سخن‌گفتن یا نوشتن درباره‌ی معشوق و اظهار عشق و دلدادگی توسط زنان، ناپسند بوده است. این مسئله شاعران زن را مجبور می‌کرده که مردانه شعر بگویند و همچون مردان معشوق را توصیف کنند.

محبوبه معشوق را در پس پرده‌ی زلف، مژگان، رخ، تن، چشم و ابرو پنهان می‌کند و نامی از او به زبان نمی‌آورد؛ اما با آفرینش‌های واژگانی، تصویرها و تشبیه‌های بدیع و نو، او را وصف می‌کند. او موی معشوق را کاکل و لب‌ها را به سرخی پان مانند کرده که نشان می‌دهد شعر او از لغات و اصطلاحات محلی و فرهنگ خاص آن سامان، تأثیر پذیرفته است. محبوبه در شعرش، تصویرهای اندکی از خُلق و خوی نیک معشوقش ارائه می‌دهد و بیشتر از بی‌مهری، رقیب‌پروری، غرور و درکل از اخلاق منفی معشوق گله‌مند است. او از باد صبا مدد می‌جوید تا به معشوق پیام شور و اشتیاقش را برساند و از کاغذ، قلم، نامه، به‌عنوان ابزار ارتباطی بهره می‌گیرد و در شعرش به آن می‌پردازد. محبوبه هر وی را باید شاعر هجران‌کشیده نامید؛ چراکه سراسر شعرش، سرشار از ملامت و مؤاخذه‌ی معشوق و ناله‌سرایی از نرسیدن به اوست.

از شعر او برمی آید که به زبان و ادبیات فارسی به طور کامل تسلط داشته است؛ چراکه ناهمواری‌های لفظی، ادبی، بلاغی، عاطفی و فکری در کلامش به چشم نمی‌خورد. محجوبه هروی را می‌توان از شاعران پرکار افغانستان به‌شمار آورد که در انواع قالب‌های شعری و به‌خصوص غزل، طبع آزمایی کرده است.

منابع

- باشلار، غاستون. (۱۹۸۴). *النار فی التحلیل النفس*. ترجمه‌ی نهاد خیاطه، بیروت: دارالندلس.
- براهنی، رضا. (۱۳۸۰). *طلا در مس*. تهران: زریاب.
- پاملا، ابوت. (۱۳۹۸). *جامعه‌شناسی زنان*. مترجم منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
- تنویر، محمد حلیم. (۱۳۸۰). *زنان سخنور و نامور افغانستان*. پاکستان: اسلامی صبور.
- حصین، شاه‌محمود. (۱۳۶۷). *مختصری از زندگی اجتماعی زنان افغانستان*. کابل: مطبعه دولتی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمدمعین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- رحمانی، ماگه. (۱۳۲۸). *پرده‌نشینان سخنگوی*. کابل: انجمن تاریخ.
- رحمانی، ماگه. (۱۳۹۴). *پرده‌نشینان سخنگوی*. تهران: نگاه معاصر.
- ریسی بگلو، سارا. (۱۳۹۰). *سیمای معشوق در کلیات شمس*. تهران: ایده برتر.
- سینا، پروین. (۱۳۶۷). *زنان دری‌پرداز*. کابل: مطبعه دولتی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۹). *بیان*. تهران: میترا.
- شوالیه ژان و آلن گریبان. (۱۳۷۸). *فرهنگ نمادها*. ترجمه‌ی سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- _____ (۱۳۸۰). *اوهام سرخ شقایق*. تهران: ناژین.
- عصمتی، معصومه. (۱۳۶۵). *موقف و نقش زنان افغان*. کابل: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان.
- فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). *نقد ادبی در سبک هندی*. تهران: سخن.

- کشاوری صدر، محمدعلی. (۱۳۳۴). *از رابعه تا پروین*. تهران: کاویان.
- کهزاد، محمدعلی. (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات افغانستان*. پشاور: کتابخانه رشیدییه.
- مشیرسلیمی، علی‌اکبر. (۱۳۳۱). *زنان سخنور*. تهران: علمی.
- میرشاهی، مسعود. (۱۳۷۹). *شعر زنان افغانستان*. کابل: خاوران.
- هروی، محجوبه. (۱۳۷۹). *دیوان اشعار*. تصحیح محمدغلام غواص، کابل: کیومرث.
- یاحق‌ی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). *فرهنگ و اساطیر و اشارات داستانی*. تهران: سروش.
- _____ (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها*. تهران: فرهنگ اساطیر.

